روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲


# روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۶ فروردین ۱۳۹۵ • ۶ رجب ۱۴۳۷ • ۱۴ آوریل ۲۰۱۶ • سال سیزدهم • شماره ۲۵۵۹ • ۲۰ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۵ • اذان مغرب ۱۹:۵۶ • اذان صبح‌فردا ۵:۰۳ • طلوع آفتاب ۶:۳۱

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com


ماجرای عشق و عاشقی میدون

## من صندوق تو هستم...

پوریا عالمی

● من میدون هستم، میدون دوم، عاشق سوفیا اما بابای سوفیا عاشق من نیست و من به عشق سوفیا هرروز در ستیز با بابای سوفیا زندگی می‌گذرانم.

رفتم پیش بابای سوفیا و گفتم: سوفیا را بده من.

بابای سوفیا گفت: پسر تو چه‌کاره‌حسن‌بکی؟ شغلت چیست؟ گفتم: من صندوق دارم.

بابای سوفیا گفت: صندوق داری؟ خسته نباشی. اگر تویی که صندوق عقب داری.

گفتم: تیکه ظریفی بود. خیر. من صندوق دارم و به مردم وام می‌دهم.

بابای سوفیا گفت: تو تا دیروز دربه‌در دنبال وام بودی شارژ ایرانسل بگیری. حالا وام می‌دهی؟

گفتم: بله. یک آشنایی پیدا کردم که شغل برام پیدا کند. گفت کار که نیست مگر اینکه خودت یک کاری واسه خودت درست کنی و یک کاری هم دست مردم بدهی. گفتم یعنی چی؟ گفت الان هفهشده‌سال است سرعت ساخت صندوق وام از سرعت سبزشدن یونجه بیشتر است. این‌طوری شد که من صندوق راه انداختم.

بابای سوفیا گفت: بعد کی پول صندوق را می‌دهد؟ گفتم: همین دیگر بانکی جایی که پشت‌سر صندوق نیست. راهش این است که از صدنفر، نفری پنج میلیون تومن بگیری و بگویی بروند شش‌ماه دیگر بیایند. توی این فاصله صدنفر دیگر می‌آیند و نفری پنج میلیون تومن می‌گذارند. بعد از شش‌ماه به ۲۰نفر از آن صدنفر دوبرابر پولشان را وام می‌دهی و می‌گویی باید سه‌برابر پس بدهند و ماهی ۲۰۰ هزار تومن بریزند به حساب. این‌طوری همه می‌فهمند صندوق میدون دوم، صندوق خفنی است و پشتش گرم است. مردم هم که بدتر از من، بی‌پول و دربه‌در وام؛ پس سریع زنگ می‌زنند و با فامیل‌هاشان می‌آیند هرچی پول دارند می‌گذارند توی صندوق تو. این وسط ۲۰ نفر وام گرفتند. هزارنفر پول خواباندند. تو پول هزارنفر را برمی‌داری می‌روی توی شهرستان زمین می‌خری بعد زمین را می‌کنی شهرک و می‌فروشی. بعد پول شهرک را می‌آوری تهران برج می‌سازی. بعد برج را می‌فروشی. پنت‌هاوس این وسط سود است. پول برج را هم یا می‌فرستی پاناما یا می‌فرستی زنجان چون شنیدی یک زنجانی واسه خودش بانک محسوب می‌شود یا می‌فرستید جزایری که اسمش شهرام است و در نقشه نیست اما نقشه اقتصادی می‌کشد یا اگر اینها نشد سوار خاور می‌کنی می‌فرستی کانادا پیش خاوری، که به‌هرحال خودش پیش‌کسوت است و رئیس بانک بوده و همه پشتشان به او گرم بود و او همه را زده به زمین گرم و رفته. بعد از همه اینها می‌شوی کارآفرین برتر و چهره ماندگار و مغز اقتصادی و روزنامه‌ها باهات مصاحبه می‌کنند و چهره می‌شوی.

بابای سوفیا از تعجب شبیه سکه ۲۵ تومنی شده بود. یعنی دهانش گرد باز شده بود و وسط صورتش تابلو بود. گفت: حالا آمدی پیش من چی‌کار؟

گفتم: ببین من آینده‌م روشن است. گفتم الان سوفیا را بده من که فردا بیایی اصرار هم کنی نمی‌گیرمش‌ها.

بابای سوفیا گفت: بی‌تربیت. هم شغلت مشکل دارد هم عشقت. پاشو برو در صندوقت را بگذار.

گفتم: یعنی سوفیا را به من نمی‌دهی؟

بابای سوفیا گفت: پاشو... پاشو گفتم...

گفتم: حالا که سوفیا را نمی‌دهی پنج میلیون تومن می‌دهی به‌عنوان بابای سوفیا که دشت اول صندوق میدون دوم باشد؟ قول می‌دهم وام شما را بدهم.

**نتیجه‌گیری ۱:** برای پول‌درآوردن روی بابای طرف حساب نکنید.

**نتیجه‌گیری ۲:** شما ممکن است فکر کنید مغز اقتصادی هستید، اما دیگران که مغز چهارپا نخوردند. بهتان می‌خندند پررو نشوید.

(این یازدهمین ماجرای عشق و عاشقی میدون بود که باز هم ادامه دارد).

پیشنهاد فردا

● پنجشنبه، ششمین جشن «سلام» مازنی‌ها در تهران برگزار می‌شود. مازندرانی‌های مقیم مرکز (تهران) هرساله اواخر فروردین، به مناسبت فرارسیدن سال نو و دیدوبازدیدهای نوروزی در بوستان آب‌وآتش تهران گردهم آمده و برپایی جشنی را تدارک می‌بینند. این جشن با همت مؤسسه فرهنگی پارپیرار و با همکاری انجمن‌های مازندرانی مقیم تهران از جمله انجمن سوادکوه‌شناسی، بابلی‌های مقیم مرکز، تلار پی و سایر انجمن‌ها و گروه همیاران پارپیرار برگزار می‌شود. اجرای برنامه آیینی مازندرانی و رقص آیینی با ادوات کشاورزی و لباس محلی، بخشی از این جشن را شامل می‌شود که با همراهی سرنا و دهل فضای شادی را به محل برگزاری جشن می‌بخشد. هدف از برگزاری جشن سلام، شناساندن فرهنگ، رسوم و آداب مازندران است و در کنار آن، نمایشگاهی از آثار و صنایع دستی مازندران مانند آش محلی، نان سنتی، آب نارنج، انواع ترشی و مربا، در معرض دید علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

کارتون خواب

مهدی عزیزی

آینه‌های روبه‌رو

### کارشناس کلینیک خصوصی ترک اعتیاد الکل در گفت‌وگو با «شرق»:

## مصرف الکل به فرهنگ اشرافی‌گری بدل شده است

**شرق: اخیرا دادستان عمومی و انقلاب تهران، با اشاره‌ای به دوهزارو ۹۰۰ فقره پرونده رانندگی در حالت مستی و شرب خمر در شهر تهران، نسبت به این پدیده نگران‌کننده فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی واکنش نشان داده است. دکتر محمدرضا قدیرزاده، کارشناس و پژوهشگر حوزه اعتیاد و مؤسس اولین کلینیک خصوصی ترک اعتیاد الکل در کشور، ضمن پاسخ به سؤالاتی در این زمینه، تجدیدنظر در قوانین حوزه مصرف الکل را از مهم‌ترین گام‌های کاهش این آمار می‌داند:**

**آیا به‌عنوان یک کارشناس در حوزه اعتیاد به الکل، آمار دوهزار و ۹۰۰ پرونده رانندگی در حالت مستی را پیش‌بینی می‌کردید؟**

واقعیت این است که به نظر می‌رسد تعداد پرونده‌های اعلام‌شده توسط راهنمایی و رانندگی بسیار کمتر از آمار واقعی شرب خمر در کشور باشد؛ چراکه آمارهای پلیس در این زمینه، بیشتر مربوط به رانندگانی است که رفتارهای پرخطر آنها در جاده‌ها و خیابان‌ها آن‌قدر به چشم می‌آید که پلیس از آنها تست الکل تنفسی می‌گیرد؛ حال آنکه ممکن است بسیاری از رانندگانی که شرب خمر داشته‌اند یا توسط دستگاه الکل‌سنج تنفسی پلیس آزمایش نشده‌اند یا در آن شرایط پلیس امکان چنین تستی را نداشته باشد.

**چنین آمار بالایی در طول یک سال چه پیامی می‌تواند برای مسئولان داشته باشد؟**

حتی توجه به همین آمار دوهزارو ۹۰۰ پرونده‌ای هم جای نگرانی دارد و به نظر می‌رسد باید در این زمینه یک برنامه‌ریزی اساسی شود. متأسفانه هنوز در کشور ما قوانین در زمینه مصرف الکل در حین رانندگی، حالت بازدارندگی ندارند. این در حالی است که با وجود آزادبودن مصرف الکل در کشورهای اروپایی و آمریکایی، قوانین در این حوزه، ممکن است رانندگان مست را حتی به زندان روانه کند. اگر به خاطر داشته باشید، سال گذشته دو مورد تصادف سهمگین در تهران رقم خورد؛ تصادف یک دستگاه بی‌ام‌و و یک دستگاه پورشه که به مرگ پنج سرنشین آنها ختم شد و برخورد یک دستگاه بی‌ام‌و با پایه پل عابر پیاده در اتوبان نیایش که مرگ راکبان آن خودرو را رقم زد. متأسفانه تست الکل رانندگان این دو تصادف همگی مثبت بود.

**گفتید که باید فکری اساسی در این زمینه شود، بهترین راهکارها چه می‌توانند باشند؟**

در بحث الکل باید در قدم اول حقیقت را قبول کنیم که مصرف الکل در کشور ما در حال افزایش است؛ این را نه من که آمار کشفیات نیروی انتظامی، آمار فوتی‌های تصادفات، آمار دستگیری افراد مست و... نشان می‌دهد. قدم بعدی تجدید نظر در قوانین است. باید در حین حفظ احترام به قوانین شرعی که در این خصوص وجود دارد، قوانین ما در حوزه رانندگی در حالت مستی هم حالت بازدارندگی داشته باشد. نگاهی به تجربه استرالیا، آمریکا و... نشان می‌دهد که این کشورها به حدی در حوزه قوانین سخت برخورد کرده‌اند که هیچ فرد مستی جرئت نشستن پشت فرمان و رقم‌زدن مرگ افراد بی‌گناه را ندارد. مرحله بعدی افزایش کلینیک‌ها و درمانگاه‌های ترک اعتیاد به الکل است. متأسفانه باید اعتراف کنیم که مسئله مصرف الکل که یک ضدفرهنگ است، در جامعه ما دارد به یک نوع فرهنگ، کلاس و حتی پز اشرافی‌گری بدل می‌شود. اینها همه در حالی است که کاهش خودداری از احتیاط، افزایش حس تهاجم، دید ناواضح، اعتماد کاذب در توانایی‌های فردی و افزایش خطرپذیری از آثار روانی مصرف الکل هستند که می‌توانند هر رانندگی ساده‌ای را به یک حادثه مرگ‌بار بدل کنند.

**تجربه کشورهای دیگر در زمینه حوادث رانندگی بر اثر مصرف الکل چه بوده؟**

در آمریکا، ۳۷ درصد از تصادفات و در آلمان و سوئد به ترتیب ۱۱ و چهار درصد از تصادفات ناشی از مصرف الکل گزارش شده است؛ اما ما نباید موتورسوارانی را که به‌هردلیل مصرف الکل داشته‌اند از یاد ببریم؛ چراکه یک آمارگیری در اروپا نشان می‌دهد که مصرف الکل باعث می‌شود موتورسواران کمتر از کلاه ایمنی استفاده کرده و رانندگی‌شان خسارات جانی و مالی در پی داشته باشد.

**چه رابطه‌ای میان مصرف الکل و خطرات رانندگی وجود دارد که به تأیید مراجع علمی رسیده باشد؟**

براساس آخرین مطالعاتی که در این زمینه انجام شده، خطر تصادف مرگ‌بار باوجود نیم‌گرم بر لیتر الکل در خون، دو برابر می‌شود. اگر میزان الکل در خون به هشت‌دهم برسد، این خطر ۱۰ برابر و اگر به ۱.۲ گرم بر لیتر برسد، این خطر ۳۵ برابر افزایش پیدا می‌کند. متأسفانه باید گفت که در ایران، مشروباتی که استفاده می‌شود، عموما درصد الکل بسیار بالایی دارد و اگر شما این آمارهای ساده را کنار هم قرار بدهید، نگران‌کننده‌بودن رانندگی در حالت مستی کاملا هویدا خواهد شد.

همین حوالی

## پست و مترو همراه نمایشگاه کتاب شوند

محمدصالح نیکبخت

برگزاری نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران یکی از اقدامات ارزنده و مبارک تاریخ ۳۰ساله اخیر است که از سال ۱۳۷۰ تاکنون انجام می‌شود و همواره همگان از آن به نیکی یاد می‌کنند و بر کسانی که بانی این امر خیر بوده‌اند، درود می‌فرستند. اکنون که در آستانه بیست‌ونهمین دوره برگزاری این نمایشگاه هستیم، انتقال محل برگزاری نمایشگاه کتاب به «شهر آفتاب» دغدغه‌هایی را برای همه دست‌اندرکاران برگزاری نمایشگاه و به‌ویژه مشتریان خرید کتاب که رکن اصلی موفقیت این نمایشگاه هستند، ایجاد کرده است. تغییر مجدد محل برگزاری نمایشگاه کتاب بعد از حدود یک دهه برگزاری آن در محل مصلای تهران، مشکلات زیادی را به دنبال خواهد داشت که ازجمله آنها می‌توان به محدودیت امکانات حمل‌ونقل، هم برای بازدیدکنندگان و خریداران و هم برای انتقال کتاب‌های خریداری‌شده اشاره کرد. وانگهی تمام خریدها را نمی‌توان از طریق وسایل حمل‌ونقل عمومی مثل مترو به داخل شهر یا به پایانه‌های حمل‌ونقل کشور برای بازدیدکنندگان و خریداران از دیگر شهرها، منتقل کرد. مضافا اینکه حداقل یک‌سوم بازدیدکنندگان نمایشگاه‌ها هم‌وطنان ما از دیگر شهرها هستند که همه آنها نمی‌توانند با خودروهای شخصی یا وسایل حمل‌ونقل عمومی صبح وارد تهران شوند و عصر پس از پایان ساعات کار نمایشگاه به شهرستان خود برگردند. چنین افرادی معمولا در ایام نمایشگاه یا در

میهمان‌سراها و هتل‌ها یا در منزل اقوام، دوستان و خویشاوندان اقامت می‌کنند. به‌همین‌دلیل محل مصلا برای رفت‌وآمد این بخش از بازدیدکنندگان نمایشگاه بهتر بود، زیرا دسترسی به وسایل حمل‌ونقل عمومی راحت بود. در حالی که اکنون اگرچه دسترسی به شهر آفتاب ممکن است، اما هم‌وطنان باید برای این دسترسی هزینه‌های گزافی پرداخت کنند. به همه اینها نواقص دیگری نیز اضافه می‌شود و آن نبود یا کمبود امکانات رفاهی مانند محل‌های اقامت موقت و غذاخوری‌هاست. باوجود هر نیت خیری که پشت این انتقال باشد، قطعا این نواقص بر برگزاری نمایشگاه کتاب در شهر آفتاب اثر خواهد گذاشت و موجب کاهش تعداد مراجعان و خریداران کتاب خواهد شد. این در حالی است که با توجه به گرانی کاغذ و وسایل چاپ و افزایش قیمت کتاب، برگزاری این نمایشگاه با تخفیف‌های در نظر گرفته‌شده برای بازدیدکنندگان فرصت مناسبی بود که وضعیت فروش کتاب و بعضی از اجناس و کالاهای دیگر مرتبط با نشر و کتاب، رونق پیدا کند و من بیم آن دارم این جابه‌جایی ناگهانی روی استقبال مردم و خریداران کتاب تأثیر بگذارد، بازار نشر که خود در رکود کامل است، راکدتر شود و مردم از کتاب که یار و یاور اصلی آگاهی است، محروم شوند. با توجه به اینکه این تصمیم قطعی است و بیشتر از دو هفته به برگزاری نمایشگاه باقی نمانده، جای آن دارد همه امکانات لازم برای انتقال بازدیدکنندگان به محل این نمایشگاه و همچنین تسهیلات لازم از لحاظ محل استراحت و... فراهم شود. در حال حاضر به نظر نمی‌رسد تنها خط یک مترو تهران از عهده حمل این‌همه مسافر برآید و این یکی از اشکالات اصلی است که باید تا زمان برگزاری رفع شود. همچنین تأمین محل پارک برای خودروهای شخصی باید مدنظر قرار گیرد. حتی چنانچه امکان‌پذیر باشد باید ناشران با پست برای انتقال کتاب‌های خریداری‌شده مردم به محل اقامت آنها یا پایانه‌های حمل‌ونقل کشور هماهنگ شوند.

پاسخ به فراخوان

## حمایت روحی از بیماران را فراموش نکنیم

عبدالحسین مختاباد

شنیدن خبر بیماری و حتی درگذشت هنرمندان حوزه‌های مختلف کشور در هفته‌های گذشته تأسف‌آور و البته نگران‌کننده است. گو اینکه هنرمندان تافته‌ای جدابافته از جامعه نیستند و شاید بتوان گفت بیماری آنها در این شرایط، یک راه یادآوری‌کننده است برای مسئولان جامعه در حوزه‌های مختلف که تا چه حد به وضع حمایت‌های بیمه‌ای و پزشکی در کشور برای آحاد افراد جامعه توجه شده است. واقعیت این است که یک شهروند ایرانی وقتی دچار مشکل جسمی می‌شود و با بیماری‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کند دیگر نباید از نظر روحی درگیر مسائل و مشکلات مالی و فنی درمان خود باشد. در برخی موارد موضوع نجات جان یک هنرمند، یک کودک یا حتی یک شهروند ساده از دامن مشکلات جسمی و بیماری باعث می‌شود برخی تلاش‌ها را به سمت دریافت کمک از نهادهای مختلف و حتی افراد حقیقی و حقوقی ببرند که این زیبنده جایگاه انسانی آن فرد نیست. به همین دلیل است که دولت‌ها باید پیش‌قدم شوند و در زمینه بیمه درمانی، پوشش‌های گسترده‌ای را در جامعه ایجاد کنند.

فارغ از اینها، حمایت روحی از بیماران هم، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای دارد. روان‌شناسی اجتماعی جامعه ما نشان می‌دهد بیماران نیازمند حضور و حمایت روحی و معنوی نزدیکان خود هستند؛ به گونه‌ای که ممکن است فردی میلیاردها تومان پس‌انداز داشته باشد، اما تنها و دلتنگ روی تخت بیمارستان با بیماری دست‌وپنجه نرم کند. اخلاق حکم می‌کند در چنین شرایطی، حضور آشنایان و نزدیکان و اقوام در کنار بیمار به یک راهکار اساسی و انسانی در حل بخشی از مشکلات روحی و جسمی او بدل شود. این یک واقعیت است که همه ما در شرایط سختی و مشکلات، بیش از هر چیزی به حمایت روحی و معنوی همراهانمان نیازمندیم و البته به دعای خیر آنها.

داستان‌های نقطه‌دار

## خیال‌های خانه مادربزرگ

بهاره رهنما

سال نو تازه از راه رسیده، عید تمام شده و اما ذهن من هنوز درگیر خیال‌های خانه مادربزرگ است، تصویرهای من از مادربزرگ آن‌قدر پر از رنگ و شور زندگی است که اغلب وقتی در آنها غرق می‌شوم مرگش را فراموش می‌کنم، مرگ را فراموش می‌کنم و باور می‌کنم که وسط همین شلوغی‌های عجیب این‌روزهای زندگی‌ام گوشی را برمی‌دارم و اوست آن‌طرف خط که باقی ترانه فلان خواننده قدیمی یادش رفته و دارد از من می‌پرسد که مادر اونجاش چی میگه؟ بعد آنکه عاقبت پس از همه، چی؟ ناگهان بدمد سحر؟ و من می‌خندم، می‌خندم، می‌خندم و صدای مادربزرگ دور و دورتر می‌شود و من به یادم می‌افتد که مرگ آمده بود و او را سال‌ها پیش برده بود و من در میان صدای لااله‌الاالله در حیاط خانه مادرم گنگ و گیج قدم برمی‌دارم و روی برانکاری که کف زمین گذاشته‌اند خم می‌شوم، زیپ کاور سرمه‌ای‌رنگ را پایین می‌کشم و گونه چپ او را که راحت و بی‌خیال شاید برای اولین‌بار خوابیده می‌بوسم، گونه‌هایش سرد و خیس است؛ درست مثل گل‌هایی که شب‌های میهمانی مادر در یخچال می‌گذاشت تا صبح به معلممان بدهیم... .

در زندگی روزهایی هست که می‌دانی فرامی‌رسند و می‌دانی باید از آنها سالم به‌در آیی اما جرئت قراردادن خودت در آن وضعیت را حتی به تصور هم نداری! می‌خواستم بگویم خدا برای کسی نخواهد؟ دیدم دعای بیهوده‌ای است و خدا اغلب برای همه ما رقمش می‌زند، یکی از این روزها، فردای مرگ عزیزی است که باید بروی خانه‌اش و همه‌چیز را مرتب و گاهی هم جمع کنی، سرک بکشی به جاهای مخفی و کشوهای خصوصی، نامه‌های قدیمی و دفترچه‌ها و یادگاری‌ها و نشانی‌های عجیب، شیشه‌های مربای بازنشده مامان‌شکوه، مربای پوست لیمو، مربای بالنگ، مربای به درشت... و بالش‌هایی که وقتی بازشان کردیم میانشان اسکناس گذاشته بود و نوشته بود برای روز کفن‌ودفنم، دلش نمی‌خواست هیچ‌گونه باری بر شانه بچه‌ها و عروس‌ها باشد و نبود، حتی برای مرگش به کسی زحمتی نداد، نفسش تنگ شده بود، خودش بیدار می‌شود، جوراب پاریزین کرم‌رنگ خاص خودش را می‌پوشد رژ را می‌زند و به دایی‌وسطی زنگ می‌زند، اولین بیمارستان، دایی‌آخری هم به جمع اضافه می‌شود. در طول راه از بیمارستان اول به دوم دستش را روی دست دایی‌وسطی می‌گذارد و تمام... .

دایی‌آخری برایم گفت: «دایی‌جان من شک ندارم یک داستانی هست بعد مرگ، خبری هست، مامانم که تمام کرد، تمام ماشین در یک‌آن غرق بوی گل شد و عجیب بود خیلی عجیب...».

مامان‌بزرگ عاشق گل بود و بوی گل و اگر برایش عطر می‌خریدی حتما باید بوی گل می‌داد، عطری که بوی گل نمی‌داد را اصلا به رسمیت نمی‌شناخت یک‌سال برایش عطر گل ماگنولیا را خریدیم، کلی ذوق‌زده شد و دیگر همیشه همان را می‌زد، آخر خودش بچه بندر انزلی بود؛ همان بندر پهلوی سابق، چشم‌های عمیق سبزآبی و رنگ پریده و مهتابی صورتش حکایت از سرزمین تولدش داشت که همیشه دلتنگش بود و دلتنگش ماند و بوی آن عطر و ماگنولیا او را یاد درخت خانه کودکی‌اش می‌انداخت که گل‌های ماگنولیای سفیدش با عطر اعجاب‌آورش از پس سال‌ها زندگی در غربت شهر خشک و بی‌برگی مثل اراک هنوز هم در یادش مانده بود، شکوه‌خانم حتی گل‌های مصنوعی‌ای که می‌ساخت همه از شکل و روح زندگی در طبیعت سبز شمال بهره داشتند و واقعا شبیه گل‌های طبیعی بودند. او ساتن و ژلاتین می‌خرید و وسایل گل‌سازی و با دقت گل‌های زیبایی می‌ساخت و خلق می‌کرد که واقعا تا دست نمی‌کشیدی، باور نمی‌کردی که این گل‌ها طبیعی نیستند، شیرینی‌هایش هم رنگ‌وبوی خودش را داشت؛ شیرینی پنجره‌ای با گرد پودر قند و شیرینی پیچ فرنگی و کیک شربتی که همیشه برای من تا ابد بوی عید می‌داد و بوی خانه‌های اجاره‌ای مادربزرگ که هی عوض می‌کرد و هیچ‌وقت هم نمی‌گذاشت نه بچه‌هایش برایش جایی بخرند و نه‌اینکه قبول می‌کرد برود با آنها زندگی کند. زن مستقل و عجیبی بود شاید چون از ۳۰سالگی بیوه شده بود، زیبا بود و بلندقامت و شباهتی به زن‌های روسی داشت که یکی‌شان مادربزرگ خودش بود که از روسیه به انزلی آمده و ازدواج کرده بود، مدیر بود و همیشه همه‌چیز را در دفترچه شخصی‌ای که داشت یادداشت می‌کرد آخر چهار بچه را، تنهایی بزرگ کرده بود و حاضر نبود بچه‌هایش برایش حتی یک دست مبل بخرند، شاید برای همین همیشه خانه‌های اجاره‌ای مادربزرگ با پشتی و رومیزی‌های بافتنی و چهل‌تکه‌ای که خودش می‌دوخت تزئین می‌شد و مدل خودش را داشت. به یاد می‌آورم از همه بچه‌ها و عروس‌ها تکه‌های پارچه مازادشان را می‌گرفت، با دقت اتو می‌کرد و آهار می‌داد و کنار هم می‌چید و انتخاب می‌کرد و چهل‌تکه‌های عجیب خودش را می‌دوخت، گاهی هم برای گل‌های ساتن و آهاری‌اش بعضی پارچه‌ها را کنار می‌گذاشت.

مادربزرگ صدای خوبی هم داشت و اغلب وقتی بچه بودم و مادرم من را پیش او می‌گذاشت برایم تصنیف‌های قدیمی که بلد بود را می‌خواند و گاهی خودش هم چندکلمه‌ای از روی احساس می‌نوشت و شعر هم می‌گفت: ای بهارم ای بهارم جلوه‌گر در شام تارم

ای شکفته در بهاران، ای شکوه سبزه‌زاران

ای که داری شادی و شور

در دل من شعله افروز...

من نوه دردانه مادربزرگ بودم شاید چون شباهتم از همه نوه‌ها به او بیشتر بود و بیشتر از بقیه نوه‌ها حرف مشترک با او داشتم. همیشه فکر می‌کردم در پس نگاه عجیب سبزآبی‌اش چقدر حرف نهفته است و هنوز هم در میان اوراق دفتر شعرش دنبال همان حرف‌ها هستم؛ حرف‌های زنی که برای چهار فصل آفریده شده بود و در بهار تصویر قلب آبی و چشم‌هایش که به رنگ شالی‌های شهرش بود از همیشه پررنگ‌تر است... .

پیشنهاد

نشریه روایت به پله هفتم رسید؛ نشریه‌ای که با شعار «روایت‌هایی دیگر از حال و روز ما» می‌تواند به‌عنوان نشریه‌ای وزین، جالب‌توجه و تحلیلی شناخته شود که با سردبیری شمیم مستقیمی منتشر می‌شود. نام سینا دادخواه و احسان نوروزی به‌عنوان اعضای تحریریه هم آمده است. برای صفحه‌آرایی آن شکلی نظیر کتاب در نظر گرفته شده است که با طرحی از نویسنده به جای عکس در ابتدای هر مطلب منتشر می‌شود. «روایت» هربار موضوعی ویژه دارد. شماره ششم آن درباره «شمال» است و شماره هفتم که ویژه نوروز است درباره «مراکز خرید». در شماره ششم تیتر اصلی این است: «شمال؛ والیوم تهران». «تهران برای شمال فرصت است نه تهدید» که گفت‌وگویی است با محمد رضایی، استاد مطالعات فرهنگی. در این شماره نشریه از مقولاتی مانند مصرف، اوقات فراغت، ترافیک، توریسم و بده‌بستان فرهنگی سخن گفته شده است. علیرضا داودنژاد به‌عنوان فیلم‌سازی که گره فیلم‌هایش در شمال باز می‌شود، درباره اینکه «شمال والیوم نیست، گاهی شفاست»، نوشته است. اما در شماره ویژه نوروز، عنوان «از پاساژهای دیروز تا مال‌های امروز عنوان جاده تباهی یا سنگفرش رستگاری» را انتخاب کرده است. عباس کاظمی در گفت‌وگویش درباره «مالی‌شدن شهر و اقتصاد سیاسی فضا» سخن گفته است و روایت‌هایی معاصر از مراکز خرید در شهرهای ایران، مروری بر یک دگردیسی از بازارها تا مگامال‌ها در این نشریه منتشر شده است. امیرعلی نجومیان، محسن آزرم، ابوالحسن ریاضی، آیدا مرادی‌آهنی، معصومه احمدی و... از نویسندگان شماره ویژه مراکز خرید هستند. این نشریه با قیمت ۱۰ هزار تومان در شهرکتاب‌ها و کتاب‌فروشی‌ها عرضه شده است.